

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

السلام علیک یا فاطمة المعصومة اشفعی لنا عند الله فإنّ لک عند الله شأنًا من الشأن.

از تعطیلات ممتدی که در اثر بیماری پیش آمد شرمنده هستم، امیدوارم که مشمول ادعیه شما بزرگواران باشیم که خدای متعال ان شاء الله سلامتی کامل عنایت کند و توفیق نوکری اسلام را از ما نگیرد ان شاء الله.

بحث در این بود که در معامله معاطاتی فضولی آیا با اجازه قابل تصحیح هست أم لا؟ شیخ اعظم قدس سره فرمودند ممکن است بگوییم این چنین معاملات باطل است و حتی با الحاق اجازه از من له الإجازة هم صحت پیدا نمی‌کند. برای اثبات این مطلب، ایشان به دو دلیل استدلال فرمودند. دلیل اول را در جلسه قبل عرض کردیم که دلیل اول را ایشان دلیل دوم قرار دادند و دلیل دوم در مستند و تنقیح اول قرار داده شده.

دلیل دوم شیخ به حسب نقل تنقیح این است که فرموده است، عبارت شیخ این است که «يمكن القول بطلان الفضولی لأنّ إفادة المعاملة المقصود بها الملك للإباحة خلاف القاعدة فيقتصر على صورة تعاطي المالکين».

توضیح این فرمایش شیخ اعظم قدس سره این است که این دلیل مبتنی بر سه دعوا است. دعوی اول این است که ادله داله بر صحت معاملات این مورد را یعنی معامله معاطاتی را نمی‌گیرد، حتی آن موردی که معاطتین مالکین باشند. ادله صحت معاملات مثل «أحلّ الله البيع، تجارة عن تراض، أوفوا بالعقود» این مورد را نمی‌گیرد. چرا؟ به دلیل این که اجماع داریم به این که در این موارد ملک تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه اباحه شرعیه تحقق پیدا می‌کند. خب مضامین این ادله ملک است، پس وقتی اجماع داریم که در این موارد ملک تحقق پیدا نمی‌کند این قرینه می‌شود بر خروج این موارد از ادله صحت، و همچنین سیره عقلاء بر این که معاملات معاطاتی را هم صحیح می‌دانند، مردوع است این بخش آن در مواردی که به نحو معاطات باشد به واسطه همان اجماع. این مقدمه اولی.

پس ادله داله بر صحت معاملات و این که معاملات موجب مالکیت طرفین می‌شود؛ مشتری، کالا و بایع و ثمن و در معاملات دیگر به تناسب خودش، این شامل این مورد نمی‌شود. این مطلب اول و دعوی اول.

دعوای دوم و ادعای دوم این هست که ما در این موارد اجماع داریم بر دو امر. یک: این که ملکیت بعد از آمدن یکی از ملزومات محقق می‌شود. یعنی مثلاً تصرف بکند آن بایع یا مشتری در آن چه که خریده است یا آنچه که اخذ کرده به عنوان ثمن و بقیه ملزماتی که در محل خودش گفته شده. این ایجاد مالکیت و ایجاد ملک بعد از حصول یکی از ملزومات است. این یک مطلب.

مطلب دوم این که در فترت بین تحقق معامله و آن ملزومات هم شارع اباحه شرعیه جعل فرموده. علیرغم این که متعاملین قصدشان اباحه نبوده، قصدشان ملکیت بوده اما شارع در این جا خودش تعبد فرموده، فرموده آن ملکیتی که شماها اراده کردید بعد از ملزومات، بعد از اتیان به یکی از ملزومات می‌آید. قبل از آن، آن ملکیتی که شما اراده کردید تحقق پیدا نمی‌کند بلکه من حکم به اباحه می‌کنم که می‌توانید در این مال تصرف کنید از باب اباحه. یا تصرفاتی که موجب ملکیت نمی‌شود. این هم مقدمه ثانیه و دعوای ثانیه.

دعوای ثالثه این است که این اجماع دلیل لَبّی است و باید اخذ به قدر مسلّم آن بشود، چون اگر اجماعات منقوله مدنظر قرار بگیرد؛ اجماعات منقوله، معاقدش به نحوی نیست که ما بتوانیم احراز اطلاق در آن‌ها بکنیم و اگر اجماع محصل باشد و از جمع‌آوری فتاوی فقهاء به این اجماع رسیده باشیم، آن فتاوی فقهاء هم این جوری نیست که اطلاقی و عمومی داشته باشد. بنابراین قدر متیقن از این اجماع این است که در مواردی که متعاملین مالکین باشند و به نحو تعاطی معامله کرده باشند نه به لفظ. در این موارد بلکه این دو حکم وجود دارد که بعد الملزومات ملکیت می‌آید، قبل الملزومات فقط اباحه شرعیه تصرف وجود دارد. فقط در این صورت؛ اما جایی که این چنین نباشد، این اجماع ما نمی‌توانیم بگوییم آن جا را می‌گیرد. این هم مقدمه سوم و دعوای سوم. نتیجه این سه مقدمه چه می‌شود؟ نتیجه این سه مقدمه این می‌شود که در مواردی که فضول آمده تعاطی کرده، معامله معاطاتی انجام داده است نه ملکیت حاصل است، نه اباحه حاصل است.

اما ملکیت حاصل نیست چون گفتیم آن ادله این جا را نمی‌گیرد، آن ادله صحت معاملات این موارد را نمی‌گیرد. اصلاً موارد معاطاتی را نمی‌گیرد.

اما اباحه وجود ندارد به خاطر این که قدر متیقن از آن اجماع، صورتی است که متاعطین مالکین باشند اما اگر متاعطین مالکین نبودند، فضولی بودند، حتی اگر مالک بعداً اجازه بدهد این مشمول... یعنی احراز نمی‌کنیم که مشمول اجماع باشد. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه شیخ اعظم این می‌شود که باید بگوییم باطل؛ چون نه ملکیت آورد، نه اباحه آورد. هیچ کدام نیست. اباحه مالکیه هم این جا روشن است که وجود ندارد چون قصد آن فضول و این‌ها که تملیک بوده، مالکیت بوده نه اباحه مالکیت. علاوه بر این که مالک نبودند که اباحه مالکیه بخواهد

بکند. بعداً هم که او اجازه می‌کند، او عقد را اجازه می‌کند که ملکش بشود نه این که بدون این که ملک او بشود اباحه می‌کند تا بگوییم اباحه مالکيه‌ای این جا تحقق پیدا کرده است. این بیان شیخ اعظم قدس سره، یعنی توضیح فرمایش شیخ اعظم قدس سره این می‌شود که پس این استدلال شیخ مبتنی بر سه دعوا و سه ادعا است و استنتاج هم بعد از این سه ادعا روشن است.

س: آن مقدمه اول اشکال دارد گفتند ادعای...

ج: حالا ما فعلاً در... تا ببینیم.

محقق خوئی قدس سره در همان مقدمه اولی ایشان اشکال کردند. مقدمه ثانیه مقبول است، مقدمه ثالثه هم مقبول است اما در مقدمه اولی اشکال دارند و هم‌چنین شیخنا الاستاد قدس سره در ارشاد الطالب، منتها این دو بزرگوار دو نتیجه متخالف گرفته‌اند از اشکالی که کردند.

اما المحقق الخوئی قدس سره. ایشان فرموده که این که شما می‌فرمایید ادله صحت معاملات و نفوذ معاملات مورد معاطات را نمی‌گیرد به خاطر این که آن‌ها مفادش ملکیت است و ما این جا اجماع داریم که ملکیت حاصل نمی‌شود بلکه اباحه شرعیه حاصل می‌شود این ناتمام است. چون گفتیم این اجماع در حقیقت دو بند داشت. یک بندش این بود که ملکیت بعد الملزمات حاصل می‌شود. یک بند دیگرش هم این بود که بعد از آن ملزمات اباحه شرعیه وجود دارد. خب آیا می‌خواهید بفرمایید که این «أحل الله البيع» بیع صادق نیست؟ تجاراً عن تراض صادق نیست؟ أوفوا بالعقود؛ عقد صادق نیست؟ این‌ها که قابل گفتن نیست. بیع مسلم صادق است، تجاراً عن تراض صادق است، عقد صادق است، فلذا است که همه اهل عالم وقتی که بیشتر معاملات هم تعاطی است دیگه، می‌گویند خریدم، فروختم، تجارت کردم، عقدی انجام دادم، منتها وسیله انشاء عقد فعل است. بنابراین این عناوین را نمی‌شود گفت صادق نیست. نهایت کاری که آن اجماع می‌کند، این اطلاقات را تقیید می‌کند. «أحل الله البيع» یعنی خدای متعال بیع را أحله فی مکانه، فی محله، مثلاً یک معنایش این است دیگه. اگر بگوییم حکم وضعی را دارد افاده می‌کند. یعنی در جایگاه مورد انتظار قرار داده، جایگاه مورد انتظار و توقع از بیع چیه؟ نقل و انتقال است، تملیک و تملک است، «أحله الله فی محله» یا نه، «أحل الله البيع» یعنی حلال تکلیفی فرموده است که آن وقت لازمه‌اش این می‌شود که پس این بیع نافذ است و درست است. یا «تجاراً عن تراض» همین طور، «أوفوا بالعقود» همین طور. این‌ها شامل می‌شود. آن اجماع نمی‌آید بگوید بالمره موارد معاطات از تحت این ادله خارج است. بلکه تقیید می‌کند، مثل ادله‌ای که در باب صرف تقیید کرده که چه وقت ملکیت حاصل می‌شود؟ بعد القبض. این جور نیست که موارد بیع صرف در آن موارد مشمول تجاراً عن تراض،

أحل الله البيع، اوفوا بالعقود نباشد. هست، منتها آن جا می‌گوید أحل الله البيع بعد القبض در مورد صرف، یا در بیع سلم آن جا هم قبض لازم است باید بیع کالا به کالا نباشد دیگه. آن جا چیه؟ آن جا خب تقیید می‌شود. خب این جا هم تقیید می‌شود. یعنی شارع فرموده «أحل الله البيع» به واسطه آن اجماع می‌فهمیم که این ملکیتش بعد از چیه؟ بعد از آمدن یکی از ملزومات است. همان جور که در باب سلم بعد از قبض است، در باب صرف بعد از قبض است. این جا هم ملکیت بعد از یکی از ملزومات است. پس نتیجه این اجماع این نیست که ما بگوییم اصلاً ادله بالمره شامل نمی‌شود. خب وقتی این جور نبود که ادله بالمره شامل نشود ما در بیع فضولی مشکل مان چی بود که می‌گفتیم صحیح نیست قبل از اجازه؟ این بود که أحل الله البيع ظاهرش این است که أحل الله بیعکم، تجارتکم، عقودکم، نه عقود دیگران که به شما ربط ندارد. خب الان با اجازه اصیل ولو بیع معاطاتی بوده، با اجازه اصیل می‌شود بیعه، بیع الاصل، تجارت، عقد و این‌ها می‌شود. پس بنابراین آن ادله می‌گیرد. آن سیره هم مقداری که شارع ردع کرده قبل از ملزومات است، بعد از ملزومات را که ردع نکرده که خیلی خوب پس بنابراین نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما بگوییم وقتی اصیل آمد اجازه کرد در این موارد قهراً این معامله مشمول ادله می‌شود با یک قید که آن اجماع آن قید را آورد و آن این است که بله بعد از این که الان شد بیع او، شد اجازه او، شد صلح او، ضد مضاربه او ووو... بقیه عناوین معاملی. منتها وقتی که ملزومات آمد ملکیت هم می‌آید، نیامد؛ ملکیت نمی‌آید. اما آیا قبل از ملزومات این جا اباحه شرعیه وجود دارد؟ نه، چرا؟ به خاطر همان حرفی که زده شد که این اجماع است، قدر متیقن آن را باید اخذ بکنیم. پس نتیجه این می‌شود که اگر متعاطین مالکین بودند این جا ما دو چیز داریم؛ یک: این که قبل از آمدن ملزومات اباحه شرعیه وجود دارد و اگر تصرف بکند احدهما در این ملک اشکالی ندارد، اباحه است، مباح است. دو: بعد از این که ملزومات آمد ملکیت هم برای متعاطین حاصل می‌شود. اما در موردی که فضولی باشد یکی از این دو تا وجود دارد. وقتی فضولی بود فقط ملکیت بعد الملزومات می‌آید اما اباحه تصرف قبلش وجود ندارد، مثل کجا؟ مثل باب صرف. اگر این طلافروش طلا را فروخت گفت «بعثک هذا» که وزن و خصوصیاتش روشن است به فلان مقدار، او هم گفت «قبلت» خب تا اخذ نکند ملکیت حاصل نشده و قبل الاخذ هم اباحه شرعیه وجود ندارد.

س: استاد این اباحه‌ای که بعد از ملزومات می‌آید.

ج: دیگه اباحه نیست، بعد از ملزومات اباحه نیست.

س: آن ملکیتی که بعد از ملزومات می‌آید ناشی از آن اباحه‌ای است که طرفین...

ج: نه، به خاطر اباحه نیست. به خاطر این است که بیعی است که احل الله البیع و تجارَةً عن تراض شاملش می شود، منتها با یک قید، همان طور که در صرف و سلم با یک قید شامل می شود، این جا هم با یک قید شامل می شود. پس نظر محقق خویی چی شد طبق این فرمایش ایشان؟ نظر ایشان این شد که این استدلال که شیخ فرموده است باطل و حتی با اجازه قابل تصحیح نیست. فرمود چرا قابل تصحیح نیست، بله درست است که آن اجماع را ما باید به قدر متیقنش اخذ کنیم اما آن اجماع را نسبت به آن اباحه شرعیه اش باید به قدر متیقن آن اخذ بکنیم. اما نسبت به این که مالکیت می آورد، ملکیت می آورد برای طرفین، نه. ادله شامل است، آن اجماع هم قرینه بر این نیست که اصلاً این ادله شامل نمی شود. خب بالضروره می بینیم شامل است؛ بیع است، اجاره است، تجارت است، عقد است، همه این ها که وجود دارد فقط یک تخصیص خورده، یک قید به آن خورده و آن این است که این ملکیت بعد از ملزومات حاصل می شود. مثل آن باب صرف و سلم. این فرمایش محقق خویی قدس سره.

س: ....

ج: حالا این را عرض می کنم.

پس بنابراین اصل صحت را می توانیم درست کنیم. حالا که اصل درست کردیم، حالا کشف این به چه نحو است؟ این دیگه علی المبانی است. اصلاً این جا ما نباید این جهت را که... ولو بعضی آقایان در این جا... ما می خواهیم اصل این صحت را درست کنیم، امکان صحت را درست می کنیم. حالا وقتی صحت شده خب مثل بقیه موارد فضولی که اجازه کارایی اش چیه؟ کشف حقیقی است؟ کشف حکمی است؟ کشف انقلابی است، چیه؟ این دیگه کلّ علی مسلکه می شود. این فرمایش محقق خویی قدس سره.

محقق تبریزی رضوان الله علیه در ارشاد الطالب، ایشان والّا تر از این خواسته بفرماید و آن این است که حتی تقیید، مدرک این تقیید چیه که می گوئید ملک بعد از ملزومات می آید؟ دلیلش همان اجماع است دیگه. خب پس بنابراین در اصل تقیید هم ما باید اخذ به قدر متیقن بکنیم. وقتی در تقیید اخذ به قدر متیقن کردیم، همان جور که در اباحه شرعیه باید اخذ به قدر متیقن بکنیم، چون دلیل ما در این تقیید که بعد از ملزومات ملکیت می آید، این هم دلیلش همین اجماع است، این را هم باید اخذ به قدر متیقن بکنیم. بنابراین «أحل الله البیع، تجارَةً عن تراض» ملکیتی که از ناحیه می خواهد بیاید، تجارت می خواهد بیاید و اوفوا بالعقود می خواهد بیاید، فقط در کجا تقییدش می کند که بعد از ملزومات باشد؟ در جایی که متعاطین مالکین باشند، چون قدر متیقن از اجماع این

است. اما آن جایی که متعاطین مالکین نیستند، فضولی بوده و بعد مالک اجازه می‌کند، اصلاً مشمول این اجماع ما نمی‌دانیم هست.

س: یعنی مالکین اسوء حالین می‌شوند نسبت به...

ج: قهراً این جوری می‌شود.

خب پس بنابراین باید این جوری بگوییم؛ باید بگوییم که اصلاً بیع معاطاتی فضولی، وزانش وزان بیع لفظی فضولی است. به این معنا که چطور در بیع لفظی فضولی که گفت بعثک، آن گفت اشتریت، دو تا فضول مثلاً یا یک طرف فضول بود آمد با لفظ انشاء معامله کرد، شما آن جا چه می‌گویید؟ می‌گویید وقتی اجازه کرد این صحیح می‌شود حالا یا به نحو کشف حقیقی، یا حکمی یا انقلابی، هر چی. این جا هم وقتی که اجماع نگرفت وزانش وزان آن جاست.

س:....

ج: قهراً چه می‌شود؟ قهراً نتیجه فرمایش استاد این می‌شود که بیع فضولی این حالش آسان‌تر است تا بیع فضولی مالکین و متعاطینی که مالکین باشند. در آن جا نه، ملکیت کی می‌آید؟ بعد از این که ملزومات بیاید، یکی از ملزومات بیاید. به نفس اجازه نه، بعد از این که یکی از ملزومات آمد. اما این جا نه، این جا با بیع لفظی فرق نمی‌کند.

س: حاج آقا وقتی هر دو مالک هستند... جایی که ... به طریق اولی باید بگوییم حاصل نمی‌شود.

ج: چرا؟

س: چون که مالک هستند.

ج: مالک هستند ولی به فعل انجام دادند. حالا دلیل داریم که وقتی مالکین به فعل انجام دادند شارع فرموده باید ملزومات بیاید تا ملکیت بیاید. مراد از ملزومات را هم فرموده چیه؟ اباحه مالکيه من جعل می‌کنم. خب حالا الان که فضولی‌ها کار را انجام دادند ما چه دلیلی داریم که از تحت ادله نفوذ معاملات در این صورت خارج کنیم؟ دلیل‌تان اجماع است، اجماع که قدر متیقن آن را باید اخذ بکنید، چون گفتیم نه در معاهد اطلاق هست، نه در فتاوا اطلاق وجود دارد...

س: اولویت نمی‌تواند باشد؟

ج: اولویت هم در این جا، این بزرگان می‌فرمایند ببینید این جا براساس یک امر تعبدی است، چون برخلاف ما اُنشئه المتعاقدين هست. متعاقدين که انشاء بیع کردند و انشاء تملیک کردند. شارع این تملیک را نپذیرفت و

تقیید کرده از آن طرف آمده اباحه مالکيه این جا آورده. پس یک امر تعبدی است، توی باب معاملات هم گاهی یک تعبد صرف که انسان وجه آن را نمی فهمد چیه، بلکه گاهی برخلاف آن فهم عقلایی است ولی تعبد شرع است. فرض کنید که در ربای معاملی شما دو کیلو مثلاً برنج ردیع را بفروشی به یک کیلو برنج خوب؛ خب همه عقلاء می گویند این حرف درست است دیگه. خب این دو کیلو به اندازه یک کیلو، ولی شارع فرموده این ربا است و اشکال دارد. پس یک نقطه هایی هست که یک تعبد محض است و لعل فلسفه این ها همین است که عبودیت ما روشن بشود که ما بنده خدا هستیم یا نیستیم که الان جا به عقل ما نمی آید اما اگر بنده خدا هستیم دلیل دارد می گوید این اشکال دارد باید بگویی چشم، نه این که شارع گتره و گداز می گوید. ما عقول مان به آن نمی رسد. پس بنابراین جا هم احتمال دارد این چنینی باشد. پس بنابراین اگر اولویتی هم به ذهن می آید یک اولویت ظنیه است نه یک اولویت قطعی. بنابراین نقطه افتراق بین محقق خویی و تملیذ معظم ایشان پیدا شد که هر دو در مقدمه اولی اشکال می کنند، در آن حرف اول اشکال می کنند. ایشان توجه کرده که همان جور که اباحه شرعیه مدرکش اجماع است، این تقیید به بعد الملزمات هم مدرکش همان اجماع است و قدر متیقن هر دو موردی است که متعاطین مالکین باشند. حالا که این جوری شد پس بنابراین تقیید ادله حتی نسبت به آن هم می شود مال موردی که مالکین باشند.

محقق خویی قدس سره نه، کأنّ آن تقیید را مطلق گرفته. حالا ممکن است در ذهن شریف ایشان ولو در کلامش نیامده، کلام منقول از ایشان نیامده، ممکن است همین اولویت یک وقتی در ذهن شریف ایشان بوده. خب این اگر بخواهیم همان جور که عرض کردم دقت بکنیم و بگوییم این یک امر تعبدی است که شارع در این جا دارد، چون واقعاً اصل کار هم تعبد است دیگه، آن ها انشاء ملکیت کردند، شارع دارد می آید می گوید ملکیت الان تا قبل از ملزمات وجود ندارد، من یک اباحه ای می آیم این جا برای شما درست می کنم. ملکیت را می گذارم بعد از آمدن ملزمات، چون مبنا مبنای تعبد هست فلذا است که حرف شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب اقرب به صحت به نظر می آید.

س: شیخ انصاری ... معاطاتی که مفید اباحه باشد...

ج: این بزرگان قبول ندارند. ولی الان...

س: نه، عقد را فاسد می دانند، جای جای مکاسب هست که ایشان طبق نظر مشهور که معاطات را مفید اباحه می داند قائل است که عقد فاسد است، یعنی چون آن چیزی که طرفین قصد کردند اتفاق نمی افتد. أوفوا بالعقود، می گوید آن چیزی که طرفین قصد کردند بنا را بر آن بگذار. حالا هرچه می خواهد مفادش باشد، این که معاطات

چنین اثری را ندارد شیخ انصاری معامله را فاسد می‌داند. طبق نظر قولی که می‌گوید اباحه است. طبق نظر مشهور که؟؟ اباحه می‌دانند، معاطات عقد فاسد دیده می‌شود.

ج: این اشکال به آن قول است و این که اجماعی نداریم. این جا بر فرض این که ما این‌ها را تسلیم بکنیم داریم حرف می‌زنیم و الا بله ما چنین اجماعی نداریم و این جور هم نیست.

خب ما دیگه بیش از این مقدار هم نمی‌خواهیم این جا معطل بشویم چون یک مسأله فرضیه است که اگر ما گفتیم معاطات ملک نیست، مفید اباحه است، حالا این مسأله چه می‌شود؟ خب با این که قائل شدیم به این که معاطات مفید ملکیت است و مسلک تحقیق همین است، بیشتر بزرگان و فقهاء و این‌ها هم دیگه در این اعاصر همه بر این مسلک هستند. فلذا یکی از جاهایی که در بحث‌ها معطلی ایجاد می‌شود بحث‌های علی الفرضی است که اگر فرض کردیم این جوری است. خب این دیگه حالا بیش از این لازم نیست که ما در آن معطل بشویم.

یک نکته‌ای که در این جا هست که حضرت امام قدس سره در این جا بیان فرمودند و شاید در ارشاد الطالب ناظر به آن کلام مطلبی را فرمودند این است که اگر ما قائل شدیم به اباحه مالکيه که در این جاها بگوییم اباحه مالکيه هست. این بحثی که الان داشتیم اباحه شرعیه بود، اگر گفتیم اباحه مالکيه است که کسانی که قائل به اباحه مالکيه شدند، حرف‌شان این است که وقتی مالک می‌آید به معاطات معامله می‌کند، این در حقیقت دو چیز را دارد انشاء می‌کند. یکی تملیک و دیگری اباحه. شبیه آن چیزی که در وجود گفته می‌شود یا در حرمت گفته می‌شود. در وجوب چه می‌گویند؟ می‌گویند وجوب مشتمل بر دو امر است؛ یکی اباحه بالمعنی الاعم وقتی می‌گوید يجب عليك الصلاة، یعنی نماز خواندن بر تو مباح است و این جواز ترک هم ندارد. این عدم جواز ترک فصل است می‌خورد به آن اباحه می‌شود وجوب. فلذا بحث کردند که «إذا نسخ الوجوب هل يبقى الجواز أم لا» گفتند اگر یک وجوبی بود مثلاً به طرف بیت المقدس نماز خواندن واجب بود، حالا این نسخ شد، بقی الجواز که حالا هم بشود؟ ولو این که به کعبه هم بشود به آن جا هم بشود. هل يبقى الجواز أم لا؟ چون وجوب را مرکب می‌دانند، من الإباحه یا منع از ترک. یا حرمت را کراهت و منع از فعل. این جا هم امام می‌فرمایند ولو حرف درست نیست ولی آن‌ها بعضی‌هایشان این جوری می‌گویند، می‌گویند که شخصی که دارد می‌گوید بتک یا وقتی که به فعل دارد انجام می‌دهد، دو چیز را دارد انشاء می‌کند؛ یکی جنس است، یکی فصل است. اباحه می‌کند تصرف را و این که این اباحه در لباس ملکیت است. این جوری. خب حالا بعد وقتی که مالک اصیل فهمید که این چنین انشائی را کرده، در این جا می‌تواند بیاید بگوید که أجزتُ، کدام را أجزتُ؟ همان اباحه‌اش را أجزت.



تملیک‌ش را نه ولی اباحه‌اش را اجزت. این ممکن است. پس بنابراین، روی این مبنا، شیخ اعظم بفرماید باطل و ممکن است آن یقال که باطل، نه آن‌ها می‌گویند طبق این مبنا باطل نیست چون حالا ملکیت را که نمی‌تواند بگوید چون شارع مقید کرده بعد از ملزومات، ولی قبلیش می‌تواند اباحه مالکیه را جعل کند. این فرمایشی است که محقق امام قدس سره فرمودند از ناحیه آن‌ها. فرمودند ولو مطلب نادرست است ولی آن ممکن است طبق آن مبنا چنین حرفی گفته بشود.

شیخنا الاستاد قدس سره در ارشاد الطالب فرموده این ممکن نیست چنین حرفی. چون اباحه... یعنی کسی که دارد... شما می‌فرمایید که آن‌ها می‌گویند، این گفتنی نیست، نمی‌شود گفت. چون اگر انشاء تملیک کرده یعنی این ملک تو شد، وقتی ملک او شد دیگه ملک من نیست که اباحه مالکیه بکنم. اگر اباحه مالکیه می‌کنم یعنی ملک تو نکردم، اختیارش دست من است. اگر ملک تو کردم من دیگه مالک نیستم که اباحه مالکیه انجام بدهم. پس بنابراین مطلب این نیست که قابل گفتن باشد، در حقیقت در آن تناقض هست. وقتی می‌گوید که معاطات می‌کند این فرش را مثلاً می‌دهد به مشتری معاطه‌ای این جا نمی‌شود بگوییم دو چیز را دار انشاء می‌کند؛ یکی اباحه مالکی، یکی تملیک. چون تملیک اگر داری می‌کنی دیگه از دست تو خارج شد، چه معنا دارد که بگویی اباحه مالکی می‌کنم. اگر اباحه مالکی می‌کنی یعنی اختیارش دست خودم است به تو ندادم، ملک تو نیست، مال من است دارم برای تو اباحه می‌کنم، این قابل اجتماع نیستند این دو تا. فلذا است که این مطلب گفتنی نیست. البته این اشکال به حضرت امام نیست، امام هم که فرمودند این مطلب درست نیست. آن‌ها.. حالا یک کسی کفری بگوید که، حالا یک کفری گفته، می‌گوییم اگر کفر تو درست باشد، این حرف تو درست باشد خب چنین لازمه‌ای را دارد در مانحن فیه می‌توانی چنین حرفی را بزنی.

خب این بحث تمام شد و ما دیگر بیش از این ولو جای بحث و این‌ها وجود دارد. اما چون فرض در یک مبنای غیر صحیحی هست دیگه به همین بسنده می‌کنیم ان شاء الله از جلسه بعد وارد آن بحث اجازه می‌شویم. «الکلام فی الإجازة» ان شاء الله. وصلى الله على محمد و آله.

پایان.